

اعتدال، شاخص وزین فرهنگ ایران باستان (با استناد به منابع کهن عربی)

خوشتر آن باشد که سر دلبران
گفته آید در حدیث دیگران

دکتر پیمان صالحی^۱

چکیده

با عنایت به اینکه اعتدال‌گرایی نقشی بسیار مهم و اساسی در تمدن‌سازی و شکوفایی آن دارد، پژوهش مذکور با رویکردی توصیفی تحلیلی و بر اساس مستندات و منابع معتبر و کهن عربی به بررسی دیدگاه‌های ایرانیان در خصوص اعتدال پرداخته و به این نتایج دست یافته است که داشتن روحیه‌ای معتدل و میانه‌رو در امور دنیوی و اخروی، همواره مقبول و مطلوب فرهنگ ایرانی بوده است و راه برقراری اعتدال را در به‌کارگیری عقل، داشتن معرفت درست و دوری از هوا و هوس می‌دانستند. پایبندی به اصل اعتدال در ایران باستان از چنان اهمیتی برخوردار بوده است که حتی دین را چیزی جز رعایت اعتدال نمی‌دانستند. اساساً ایرانیان معتقد بودند انسان باید در تمام امور دنیوی و اخروی، میانه‌رو و معتدل باشد و نباید توجه بیش از حد به یکی، باعث فساد و تباهی دیگری شود. به اعتقاد آنان ثبات حکومت، تنها از راه اعتدال‌گرایی و میانه‌روی میسر خواهد شد؛ لذا دستورات و سفارشات شاهان و وزیران ایرانی بر رعایت این اصل مهم در امور مختلف سیاسی از جمله، نحوه انتخاب کارگزاران، چگونگی رفتار با سربازان، نحوه برخورد با مجرمان و نیکوکاران و... تأکید داشت. از دیگر نتایج پژوهش مذکور این است که به اعتقاد ایرانیان داشتن روحیه‌ای متعادل و میانه‌رو، نتایج پرباری در زندگی فردی و اجتماعی به دنبال دارد از جمله: داشتن زاویه دید مثبت به زندگی و برنامه‌های منظم و هدفدار در آن، تعادل در دوستی و دشمنی، پایداری در برابر مشکلات و...

کلید واژه‌ها: ایران باستان، منابع عربی، اعتدال.

۱- مقدمه

^۱ - استادیار گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه ایلام salehi.payman@yahoo.com ۰۹۱۸۸۵۹۹۶۶۳

بی‌شک، اعتدال‌گرایی نقشی بسیار مهم و اساسی در تمدن‌سازی و شکوفایی آن دارد. تاریخ نشان داده است ریشه بسیاری از مشکلات و انحرافات فردی و اجتماعی را می‌توان در عدم رعایت اصل اعتدال جست؛ چه مشکلاتی که انسان در رابطه با خود پیدا می‌کند و توانایی حل آنها را ندارد و چه مشکلاتی که در خانواده و روابط خانوادگی ظهور یافته و چه مشکلاتی که در جوامع وجود دارد. به سبب عدم رعایت این اصل، ظهور و بروز می‌کند؛ لذا می‌توان ادعا کرد یک نوع رابطه منطقی میان اعتدال و اصلاح وجود دارد؛ به این مفهوم، که هر کار معتدلی، صالح و درست و هر کار غیرمعتدلی، فاسد است و باید اصلاح شود. اصلاحات به معنای بازسازی کاری است که به جهت فقدان اعتدال، به فساد گراییده است.

به اعتقاد ایرانیان باستان، انسان کامل، معتدل‌ترین شخصیت در همه حوزه‌هاست و داشتن روحیه‌ای معتدل و میانه‌رو در امور دنیوی و اخروی، همواره مقبول و مطلوب فرهنگ ایرانی بوده است؛ به عبارت دیگر، ایرانیان باستان برای نیل به زندگی سعادت‌مند در دنیا و آخرت، اعتدال‌گرایی و میانه‌روی در تمامی زمینه‌ها را نصب‌العین خویش قرار می‌دادند و همواره سعی می‌کردند به افراط و تفریط گرایش پیدا نکنند.

پژوهش مذکور تلاش کرده است تا با رویکردی توصیفی تحلیلی و با استناد به منابع کهن و معتبر عربی، اعتدال را به‌عنوان شاخص وزین فرهنگ ایران باستان مورد بررسی قرار دهد. در راستای رسیدن به چنین هدفی ابتدا، مفهوم لغوی اعتدال، شرح و توضیح داده شده است، سپس با توجه به اینکه بسیاری از مطالبی که از ایرانیان باستان در خصوص اعتدال ذکر شده است جنبه حکمی دارند، جایگاه حکمت در ایران باستان مورد بررسی قرار گرفته است. پس از آن، با عنایت به اینکه تمام مسائل مندرج در این پژوهش بر اساس مستندات عربی است، بحث نسبتاً مفصلی پیرامون منبع‌شناسی حکمت‌های ایرانی مطرح شده است و در ادامه، مسأله اعتدال به‌عنوان یکی از مهمترین اصول فرهنگی ایران باستان در زمینه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، دینی و... مورد واکاوی قرار گرفته است.

۱-۱- اعتدال در لغت

«اعتدال» مصدر باب افتعال از ریشه (ع د ل) و در لغت به معنای حد وسط بین دو وضعیت دیگر است و به طور کلی هرگونه تناسبی است که لازمه آن برقراری مساوات بین جهات مختلف باشد (راغب اصفهانی، ۱۳۷۵: ۵۵۳). از نظر معنی، اعتدال، مترادف واژه اقتصاد (ق ص د) در زبان عربی است. امام علی (ع) می‌فرماید: «کلُّ مازادٍ غلی الاقتصاد، الاسراف» (هر چه از اعتدال خارج شود، اسراف نامیده می‌شود). (تمیمی آمدی، ۱۳۸۳: ح ۶۸۹۹) در قرآن برای این مفهوم از واژگانی چون «قوام» (فرقان / ۶۷)، «وسط» (بقره / ۱۴۳)، «قصد» (لقمان / ۸۹)، «سواء» (قصص / ۲۲) و «حنیف» (آل عمران / ۶۷) استفاده شده است. همه این واژگان با اندکی اختلاف به وضعیت میانه و حد وسط اشاره دارد که در مورد برخی از آنها توضیحات بیشتری ارائه خواهد شد: «قصد»، در لغت به معنی راست، متوسط، معتدل، اراده کردن و آهنگ انجام کاری است. (راغب اصفهانی، ۱۳۷۵: ۶۳۷).

«وسط» با واژه عدل و مفهوم لغوی آن مترادف است؛ زیرا در لغت به معنای واقع شدن شیء میان دو یا چند چیز است که نسبت به اطراف آن در حد میانه قرار گرفته است. از آن جا که اطراف یک شیء بیش از میانه آن در معرض فسادند، میان و وسط هر چیز، بهترین قسمت آن خواهد بود. «خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا» (مجلسی، ۱۳۸۹: ۳۸۳) حضرت علی (ع) می‌فرماید: «راست و چپ، گمراهی است و راه وسط، صراط حق است.» (خ ۱۶)

۱-۲- جایگاه حکمت در ایران باستان

نأمل در منابع عربی نشان می‌دهد که ایرانیان، پایبندی به پند و حکمت را به‌عنوان راهی برای سعادت دنیوی و اخروی خود می‌دانستند. «آنان روزها و مجالس ویژه‌ای را برای پنددهی تعیین می‌کردند. التزام اخلاقی در قالب پند و اندرز، با جمله‌های کوتاه و پرمغز که حاصل تجربه‌های تلخ و شیرین بود از نسلی به نسلی دیگر منتقل می‌شد به گونه‌ای که آنها را مقدس می‌دانستند و در روزهای خاصی منادیان، پندها را با صدای بلند، در مراکز شهرها به گوش مردم می‌رساندند.» (مستوفی، ۱۳۳۹: ۱۱۸). محققان معتقدند که میل و گرایش ایرانیان به پند و اندرز به قبل از ظهور زرتشت برمی‌گردد؛ زیرا در پندهای هوشنگ آمده است: «إِنَّ أَفْضَلَ مَا أُعْطِيَ الْعَبْدُ فِي الدُّنْيَا الْحِكْمَةَ» (ابن مسکویه، ۱۴۱۶: ۶).

مؤلف کتاب تاریخ گزیده می‌گوید: «اول پادشاهی که در پندیات سخن گفت هوشنگ بود.» سپس پندهای بسیاری را از او نقل می‌کند، همچنین بخش‌هایی از این کتاب اختصاص به پندهای اردشیر و کسری دارد. (مستوفی، ۱۳۳۹: ۷۶ - ۷۹). اصول اخلاقی در قالب پند و اندرز و به شکل بایدها و نبایدها از عوامل مهمی است که جامعه ایرانی قبل از اسلام را از بسیاری آسیب‌های اجتماعی حفظ کرده بود. ایرانیان باستان برای مبارزه با زیاده‌خواهی و تجاوز مردم به حقوق یکدیگر و نیز ایجاد زندگی مسالمت‌آمیز و توأم با صمیمیت و گذشت، آشنایی با شایست و ناشایست، التزام به آنها را از زمان بلوغ بر همگان واجب می‌دانستند. در همه طبقات اجتماعی هرکس از خرد و کلان به سن پانزده سالگی می‌رسیده است، آشنایی با آن گونه افکار را که جالب خیر و اخلاق متعالی است بر خود واجب می‌دیده است (زرین‌کوب، ۱۳۸۵: ۵۳).

در آثار بر جای مانده از متون قدیم ایران، علاوه بر متون دینی، پندهای بسیاری از «خسرو انوشروان»، «اردشیر بابکان»، «شاپور پسر اردشیر»، «بهمن»، «هوشنگ» و وزیرانی چون «بزرگمهر» دیده می‌شود. نک: (ابن مسکویه، ۱۴۱۶: ۶ - ۸۸). از این میان، «عهد اردشیر» از نمونه‌های برجسته‌ی ذوق و اندیشه‌ی ایرانی است. اردشیر در این منشور مسائل گوناگونی را بیان کرده و پذیرفتن و عمل به آن را ضامن دوام و ماندگاری سلطنت دانسته است (آربری، ۱۹۵۹: ۲۶۱).

برخی از شاهان ایرانی، مانند اردشیر بن بابک، افرادی را ملازم می‌کردند تا این پندها را در مواقع خشم و غضب، به آنان، متذکر شوند که مبادا از راه عدالت خارج گردند. (ابن قتیبه، ۱۴۱۸: ۳۸۵/۱).

از سخنان ابن فقیه (۱۳۱۷: ۸۳) برمی آید که انوشروان رغبت بسیار به شنیدن پندهای بزرگمهر داشته است، به حدی که هفتاد خردمند و حکیم در دربار او حضور دائمی داشتند و در کتاب «الحکمة الخالدة» نام هفت تن از وزیران حکیم و خردمند او آمده است.

عبدالرحمان بدوی در مقدمه الحکمة الخالدة، علت انتساب بسیاری از حکمت‌های عربی را به ایرانیان شهرت این قوم به حکمت و اندرز می‌داند: «...لأنَّ الفُرسَ منذُ القديمِ مغزوفونٌ بهذا النوعِ مِنَ الآدابِ» (بدوی، ۱۴۱۶: ۱۲).

یکی از شاعران عرب به نام یوسف بن هارون الرمادی (۴۰۳ هـ) در این زمینه می‌گوید: من جز از ایرانیان در تعجب نیستم زیرا حکمت‌هایی دارند که در شرق و غرب جهان رایج و مشهور است:

وَمَا عَجِبِي إِلَّا مِنَ الْفَرَسِ إِنَّهُمْ لَهُمْ حِكْمٌ قَدْ سِيرْنَ فِي الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ

(ابن الکتانی، بی‌تا: ۱۶۹)

۱-۳- مبحثی پیرامون منبع‌شناسی

قبل از ورود به بحث لازم است با طرح این سؤالات که چگونه نویسندگان عرب به حکمت‌های ایرانی دست پیدا کرده‌اند؟ یا چگونه است که بسیاری از منابع عربی، حکمت‌ها و پندهای ایرانیان باستان را مانند هم ذکر کرده‌اند؟ مبحث منبع‌شناسی این پژوهش را مورد بررسی قرار دهیم. در پاسخ به سؤال اول باید گفت که ما دلیل قاطعی در این زمینه در دست نداریم که اثبات کند دقیقاً آنان چگونه به این حکمت‌ها دست پیدا کرده‌اند با این حال دو احتمال وجود دارد؛ یکی اینکه پس از اسلام و مخصوصاً از دوره جاحظ به بعد به‌عنوان اولین نویسنده‌ای که حکمت‌های ایرانیان را در آثار خود ثبت کرده است، ایرانیان در جامعه اعراب حضور بسیار گسترده‌ای داشته‌اند (جاحظ، ۱۴۲۳، البیان و...: ۲۹۳/۱) و احتمالاً این نویسنده و آنانی که پس از وی آمده‌اند این حکمت‌ها را از زبان آنان شنیده‌اند. به‌عنوان نمونه، عسکری حکمتی ایرانی از زبان پهلوی نقل کرده سپس ترجمه عربی آن را می‌نویسد: «الفرس تقول: «(نه شاه و نه رود همدوره)؛ أی لا تتعرفن إلی الملک ولا تجاور البحر.» (عسکری، بی‌تا: ۱/ ۳۰۱) (یعنی، با پادشاه، آشنا نشو و با دریا، مجاور نباش).

احتمال دیگر این است که آنان به منابعی دسترسی داشته‌اند که اکنون در اختیار ما نیست. چیزی که این احتمال را تقویت می‌کند وجود برخی عبارات در آثار نویسندگان عرب است به‌عنوان نمونه، ابن قتیبه در «أخبار الطوال» هشت مرتبه نقل می‌کند که «قرأت فی التاج...» سپس حکمتی از ایرانیان نقل می‌کند و یا جاحظ بارها از برخی کتابهای ایرانی به نام «سیر الملوک»، «کاروند» و... سخن گفته است که سرشار از حکمت هستند. در پاسخ به سؤال دوم باید گفت که به احتمال بسیار زیاد حکمت‌های ایرانی که مشترک میان منابع عربی است نویسندگان پسین از نویسندگان پیشین خود تقلید و ثبت کرده‌اند.

بر اساس پژوهشی که نگارنده، حدود ۵ سال به همراه یکی از اساتید فعال در زمینه ایران باستان، انجام داده و در سال ۱۳۹۴ تحت عنوان «حکمت‌های ایرانیان باستان در منابع عربی»، توسط انتشارات یار دانش، به زیور طبع آراسته گردید، از میان ۶۱ منبع

عربی از ۴۸ نویسنده، بیش از ۱۴۰۰ مضمون حکمی ایرانی نقل شده است. در این منابع از ۴۲ شخصیت ایرانی، سخنان حکمت-آمیزی به شرح زیر نقل شده است:

بزرگمهر ۴۶۰، انوشروان ۳۴۲، اردشیر ۱۶۴، پرویز ۷۰، قباد ۳۰، بهرام گور ۲۲، آذرباد ۱۵، هرمز بن شاپور ۶، رستم ۶، اسفندیار ۵، منوچهر ۴، پشنگ بن تور ۴، کیخسرو بن سیلوش ۴، افراسیاب ۴، هرمز بن انوشروان ۴، کیکلوس ۴، شاپور بن اففور شاه ۴، یزدگرد بن بهرام ۴، جودر بن شاپور ۳، اففور شاه ۳، خسرو بن پرویز ۳، اردوان اکبر ۳، اردوان اصغر ۳، فیروز بن یزدگرد ۳، بلاش بن فیروز ۳، دارای اصغر ۳، فریدون ۳، بهمن ۳، نرسی بن ایران ۲، دارای اکبر ۲، زال بن رستم ۲، زو بن طهماسب ۲، هرمز بن - نرسی ۲، اردشیر بن هرمز ۲، شاپور بن شاپور ۲، شاپور ذوالاکتاف ۲، هوشنگ ۲، نرسی بن بهرام ۱، یزدگرد بن شهریار ۱، بهرام بن هرمز ۱، ساسان ۱.

علاوه بر ۴۲ شخصیت مذکور، در منابع عربی، تعداد ۱۷۲ حکمت از ایرانیان (فُرس) و ۲۲ حکمت از موبدان نیز نقل شده است.

۲- پردازش موضوع

در این بخش، ابتدا مفهوم اعتدال و راه‌های رسیدن به آن از دیدگاه ایرانیان مورد بررسی قرار گرفته است و سپس کارکردی که اعتدال در بخش‌های مختلف دینی، سیاسی، اجتماعی و... دارد به همراه شواهد متعددی از سخنان ایرانیان آورده و شرح و توضیح داده شده است:

۲-۱- مفهوم اعتدال و راه‌های رسیدن به آن از دیدگاه ایرانیان

همانطور که اشاره شد، یکی از مسائل مهمی که ایرانیان به آن پایبند بوده‌اند و در واقع در میان آنان به صورت یک فرهنگ درآمده بود، مسئله اعتدال و عدم افراط و تفریط در امور مختلف دنیوی و اخروی بود؛ اما قبل از هر چیز، لازم است معلوم شود که اعتدال از نظر ایرانیان به چه معناست و چگونه محقق می‌شود؟

از بزرگمهر در مورد، اعتدال سؤال شد:

قَبِيلُ بُزْرِجْمَهَرَ: «مَا الْقُضْدُ؟» قَالَ: «الْإِفْتِصَادُ فِي الْهَيْمَةِ، التَّدَكُّرُ لِرُزْوَالِ الدُّنْيَا وَانْقِطَاعِ أُمُورِهَا وَكَفُّ جَامِحَاتِ الْهَوَىٰ عَنِ الْأُمُورِ الَّتِي فِيهَا الْبَلَاءُ فِي الدُّنْيَا وَالشَّقَاءُ فِي الْآخِرَةِ.» (ابن مسکویه، ۱۴۱۶: ۳۰) ترجمه: (به بزرگمهر گفته شد: اعتدال چیست؟ گفت: اعتدال در اراده، عبارت است از به یاد داشتن فانی بودن دنیا، نگه داشتن هوا و هوس از کارهایی که بلای دنیا و شقاوت آخرت در آن وجود دارد.)

پرویز برای تحقق این اصل مهم به فرزند خویش چنین توصیه کردند:

فَالْإِبْرُوزُ لِأَبْنِهِ: «إِجْعَلْ لِفَتْصَادِكَ السُّلْطَانَ عَلَى إِفْرَاطِكَ، فَإِنَّكَ إِذَا فُتِزْتَ الْأُمُورَ عَلَى ذَلِكَ وَزِنْتَهَا بِمِيزَانِ الْحِكْمَةِ وَفُؤِمَتْهَا تَقْوِيمِ الثَّقَافِ» (ابن قتیبه، ۱۴۱۸: ۴۴۹/۱) (برای (تحقق) اعتدال، قدرتی را به‌منظور جلوگیری از افراط کاریت حاکم کن؛ زیرا اگر کارهایت را بر اساس آن قرار دهی، آن را با ترازوی حکمت سنجیده‌ای و محکم، برپا داشته‌ای.)

در جایی دیگر از ایرانیان نقل شده است که داشتن معرفت درست، راه رسیدن به اعتدال واقعی است:

قَالَتِ الْفَرَسُ: «لَمَعْرِفَةُ مِصْبَاحِ مَضِيٍّ يَقِفُ عَلَيْهِ الْمَرْءُ مِنْ نَفْسِهِ فِي وَاسْرَافِهِ وَفُضْدِهِ، وَخَزْمِهِ وَتَفْرِيطِهِ.» (ابن مسکویه، ۱۴۱۶: ۷۹) (معرفت، چراغی روشن‌تر است که انسان بر آن، در اسراف و میانه‌روی و در دوراندیشی و کوتاهی، آگاهی می‌یابد.)

بی‌شک، میان عقل و برقراری اعتدال، ارتباطی مستقیم و ناگسستنی برقرار است و این مسئله‌ای است که همواره مورد توجه و تأکید ایرانیان بوده است:

سَبَّلَ أَنْوَشِرَوَانَ: «مَا ثَمَرَةُ الْعَقْلِ؟» قَالَ: «بِمَارَةِ الشَّرِيفَةِ الْكَرِيمَةِ كَثِيرَةٌ، وَلَكِنْ سَأَخْصِي لَكُمْ مَا يَخْضُرُنِي مِنْهُ. فَمِنْ ذَلِكَ أَلَّا يَسْكُنَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَى خَالٍ، وَلَا يَطْعِمَهَا فِي التَّفْرِيطِ مِنَ الْاسْتِنْدَادِ... وَمِنْهَا أَلَّا تَبْلُغَ السَّرَّاءَ بِهٍ بَطْرًا وَلَا الضَّرَّاءَ اسْتِكَاثَةً، وَمِنْهَا أَنْ يَسِيرَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ غَدْوَةِ السَّيْرَةِ الَّتِي لَا يَخَافُ مَعَهَا حَكْمَ الْحَاكِمِ، وَفِيمَا بَيْنَ صَدِيقِهِ وَبَيْنَهُ بِالسَّيْرِ الَّتِي لَا يَحْتَاجُ مَعَهَا إِلَى الْعِتَابِ. وَإِنْ أَنْتَصَرَ لَمْ يَجَاوِزْ فِي الْإِنْتِصَارِ حَدَّ الْعَدْلِ وَالْحَقِّ، وَ...» (همان: ۵۵) (از انوشروان سؤال شد: ثمره عقل چیست؟ گفت: ثمره‌های شریفش زیاد است ولی مواردی را که به خاطر دارم برایتان بازگو می‌کنم. از جمله اینکه آدمی، در این دنیا به یک حال و وضعیت، زندگی نکند و کوتاهی، موجب عدم آمادگی او نگردد، ...اینکه در شادی، سرمست و در سختی، خوار نگردد، اینکه طوری با دشمنش برخورد کند که به خاطر آن، از حکم حاکم، نترسد و با دوست خود نیز به گونه‌ای رفتار نماید که سرزنش نشود. اگر پیروز شد از حق و عدالت خارج نشود و...)،

انوشروان مرز میان عقلی و حماقت را در رعایت اعتدال و میانه‌روی می‌داند:

قِيلَ لِأَنْوَشِرَوَانَ: «مَا الْعَقْلُ؟» قَالَ: الْفُضْدُ فِي كُلِّ الْأُمُورِ. قِيلَ: فَمَا الْحَقْمَقُ؟ قَالَ: الْإِغْرَاقُ فِي الدَّمِّ وَالْحَمْدُ. (طربوشی، ۱۸۷۲: ۱۸۶) (ابن ابی الحدید، ۱۹۸۸: ۵۱۶۶/۱۸) (به انوشروان گفته شد: عقل چیست؟ گفت: میانه‌روی و اعتدال در تمام کارها. گفته شد: حماقت چیست؟ گفت: اغراق در سرزنش و ستایش.)

یکی از مهمترین موانع بر سر راه برقراری اعتدال، تسلط هوا و هوس بر عقل است. این خطر همواره توسط ایرانیان و حتی شاهان و بزرگان آن، گوشزد شده است:

فَالْأَنْوَشِرَوَانُ: «إِذَا غَلَبَ الْهَوَى الْعَقْلَ صَرَفَ مَخَاسِنَ خِصَالِهِ إِلَى الْمَسَاوِي، فَجَعَلَ الْجُودَ سَرَقًا، وَالْأَفْتِصَادَ بَخْلًا. فَإِذَا بَلَغَ الْهَوَى مِنْ صَاحِبِهِ ذَلِكَ الْمَبْلَغَ تَرَكَهُ لَا يَرَى الصُّحَّةَ إِلَّا صِحَّةَ جَسَدِهِ، وَلَا الْعِلْمَ إِلَّا مَا اسْتَطَالَ بِهِ، وَلَا الْأَمْنَ إِلَّا فِي فُهْرِ النَّاسِ، وَلَا الْغِنَى إِلَّا فِي كَسْبِ الْمَالِ، وَلَا الثَّقَةَ إِلَّا فِي وُجُودِ الْكُنُوزِ. وَكُلُّ ذَلِكَ مُخَالِفٌ لِلْفُضْدِ.» (ابن مسکویه، ۱۴۱۶: ۴۹) (انوشروان: اگر هوا و هوس بر عقل، غلبه پیدا کند، خصال نیکش را به خصال بد، تبدیل می‌کند، در این صورت، بخشش را به اسراف و میانه‌روی را به بخل، تبدیل می‌کند و هرگاه هوا و هوس به این حد برسد، سلامتی را جز در صحت جسمانی نمی‌داند و دانش را جز وسیله‌ای برای فخر

به کار نمی‌گیرد، امنیت را جز در سختگیری بر مردم، بی‌نیازی را جز در به دست آوردن مال و اطمینان را جز در داشتن گنج نمی‌بیند. این در حالی است که تمام اینها مخالف اعتدال است.)

به اعتقاد اردشیر، انسان عاقل برای برقراری تعادل باید نخست، شهوات خود را کنترل کند:

قَالَ أَرْدَشِيرٌ: «الْعَاقِلُ مَنْ مَلَكَ عَيْنَ شَهْوَتِهِ.» (ثعالبی، ۱۴۲۱، الشکوی و...: ۱۹۶) (عاقل کسی است که عیان شهوت را در اختیار دارد.)

۲-۲- اعتدال رکنی اساسی در دینمندی

اعتدال، در ایران باستان از چنان اهمیتی برخوردار بوده است که حتی بزرگمهر، دین را چیزی جز رعایت اعتدال نمی‌داند:

قِيلَ لِبُزْرَجْمِهِرٍ: «مَا دِينَ اللَّهِ؟ قَالَ: دِينَ اللَّهِ حَسَنَ النِّيَّةِ. قِيلَ: مَا حَسَنَ النِّيَّةِ؟ قَالَ: الْإِفْتِصَادُ فِيهَا» (ابن‌مسکویه، ۱۴۱۶: ۳۰) (به بزرگمهر گفته شد: دین خداوند چیست؟ گفت: دین خدا، حسن نیت است. گفته شد: حسن نیت چیست؟ گفت: اعتدال در آن است.)

پادشاهان ایرانی معتقد بودند که حکومت و دیانت مانند دو برادر دوقلو هستند که یکی بدون دیگری دوام و ثبات ندارد و برای موفقیت باید میان آنان اعتدالی برقرار کرد:

قَالَ أَرْدَشِيرٌ: «الْمَلِكُ وَالذِّينُ أَخْوَانٌ تَوَاقِفٌ لَا فُؤَامٌ لِأَحَدِهِمَا إِلَّا بِالْآخَرِ لِأَنَّ الدِّينَ هُوَ أَمْنُ الْمَلِكِ وَعِمَادَةُ وَالْمَلِكُ هُوَ فَائِمٌ سَيْفِ الدِّينِ وَنَجَادِهِ وَلَا بُدَّ لِلْمَلِكِ مِنْ أَسٍّ وَلَا بُدَّ لِلدِّينِ مِنْ خَارِسٍ فَإِنَّ مَنْ لَا خَارِسَ لَهُ ضَائِعٌ وَمَنْ لَا أَسٍّ لَهُ مَهْدُومٌ.» (ابن قتیبه، ۱۴۱۸: ۶۷/۱، ابن‌عبدربه، ۱۴۰۴: ۲۳/۱)، (راغب اصفهانی، ۱۴۲۰: ۲۱۲/۱)، (طوطوسی، ۱۸۷۲: ۶۱)، (زمخشری، ۱۴۱۲: ۱۴۳/۵)، (ابن‌حمدون، ۱۴۱۷: ۲۹۲/۱)، (ابن‌منقذ، ۱۴۰۷: ۱۸)، (ابن‌جوزی، ۱۴۱۲: ۸۰/۲)، (ابن ابی‌الحدید، ۱۹۸۸: ۴۸۱۵/۱۷)، (وطواط، ۱۴۲۹: ۱۳۳)، (نویری، ۱۴۲۳: ۳۴/۶)، (ابشیهی، ۱۴۱۹: ۲۹) و (شیخو، ۱۹۱۳: ۱۰۴/۲) (اردشیر: حکومت و دین، دو برادر دوقلو هستند، که یکی بدون دیگری دوام ندارد؛ زیرا دین سبب امنیت حکومت و ستون آن است و پادشاه، شمشیر دین و غلاف آن است؛ ناچار، حکومت باید اساس و دین، نگاهی داشته باشد؛ زیرا چیزی که نگاهی ندارد، تباه می‌شود و آنچه که پایه و اساس نداشته باشد، نابود و ویران می‌گردد.)

اساساً ایرانیان معتقد بودند انسان باید در تمام امور دنیوی و اخروی، میانه‌رو و معتدل باشد و نباید توجه بیش از حد به یکی، باعث فساد و تباهی دیگری شود:

قَالَتْ الْفَرَسُ: «أَحْسِنُ تَقْدِيرَ مَعَاشِكَ وَمَعَادِكَ تَقْدِيرًا لَا يَفْسِدُ عَلَيْكَ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ.» (ابن‌مسکویه، ۱۴۱۶: ۷۴) (امور زندگی و آخرت را به نحو احسن انجام بده تا یکی، دیگری را تباه نکند.)

قِيلَ لِقَبَادٍ: «أَيُّ رَجُلٍ أَحْمَدُ عِنْدَكُمْ بِالْعَقْلِ؟» قَالَ: «الْبَصِيرُ بِعِلْمِ الدُّنْيَا، لِأَنَّهُ يَجْتَنِبُ مِنَ الذُّنُوبِ لِبَصَرِهِ بِذَلِكَ، وَلَا يَمْتَنِعُهُ ذَلِكَ أَنْ يُصِيبَ مِنَ لُدَّةِ الدُّنْيَا بِقُصْدٍ.» (همان: ۴۱) (چه کسی نزد شما به داشتن عقل، ستوده‌تر است؟ گفت: انسان آگاه به کم ارزشی دنیا؛

زیرا به خاطر چنین بصیرتی که دارد از ارتکاب گناهان، دوری می‌کند و چنین هدفی نیز او را از بهره‌مندی معتدل از لذت دنیا، منع نمی‌کند.

از نظر دینی، رعایت میانه‌روی و اعتدال برای پادشاهان ایرانی از چنان اهمیتی برخوردار بوده است که همواره اشخاصی را ملازم می‌کردند تا این مسئله را به آنان یادآوری کنند:

دَفَعَ أَرْدَشِيرُ بْنُ بَابَكٍ ثَلَاثَةَ كُتُبٍ إِلَى رَجُلٍ يَقُومُ عَلَى رَأْسِهِ وَقَالَ لَهُ: «إِذَا رَأَيْتَنِي فَمَنْ عَصَيْتَ فَادْفَعْ إِلَى الْأُولَى، فَإِنْ لَمْ أُنْذِمْ فَالثَّانِي ثُمَّ الثَّلَاثَ وَكَانَ فِي الْأُولَى: أَمْسِكْ فَلَسْتَ بِإِلَهِ، وَإِنَّمَا أَنْتَ جَسَدٌ يُوْشِكُ أَنْ يَأْكَلَ بَعْضُهُ بَعْضًا. وَفِي الثَّانِي: إِزْحَمْ عِبَادَ اللَّهِ يَرْحَمَكَ اللَّهُ. وَفِي الثَّلَاثِ: إِحْمِلْ عِبَادَ اللَّهِ عَلَى حَقِّهِ»^۱ (ابن‌قتیبه، ۱۴۱۸: ۳۸۵/۱)، (راغب اصفهانی، ۱۴۲۰: ۲۷۶/۱) و (طرطوشی، ۱۸۷۲: ۸۵) (اردشیر بن بابک به مردی که روی سرش ایستاده بود، سه نوشته داد و به وی گفت: هرگاه دیدی که عصبانی شدم، اولی را به من بده؛ اگر پشیمان نشدم، دومی را و سپس سومی را به من بده؛ در اولی نوشته شده بود: مراقب باش! تو خدا نیستی. تو بدنی هستی که (بزودی) جزئی از آن، جزئی دیگر را می‌خورد. در دومی چنین آمده بود: به بندگان خدا رحم کن، تا خدا به تو رحم کند و در سومی این مطلب بود: از بندگان به اندازه حق خدا توقع داشته باش).

به اعتقاد بزرگمهر، انسان باید در هر صورتی با دنیا ارتباطی متعادل برقرار نماید؛ چرا که دنیا برخلاف آخرت باقی‌ماندنی نیست و باید اندوخته‌ای برای خود ذخیره کرد:

قَالَ بَزْرَجْمِهْرٌ: «إِذَا أَقْبَلْتَ عَلَيْكَ الدُّنْيَا فَانْفِقْ مِنْهَا فَإِنَّهَا لَا تَبْقَى، وَإِذَا أَدْبَرْتَ غَنَكَ فَانْفِقْ مِنْهَا فَإِنَّهَا لَا تَبْقَى.» (ابن‌قتیبه، ۱۴۱۸: ۲۰۱/۳)، (ابن‌عبدربه، ۱۴۰۴: ۱۹۰/۱)، (وطواط: ۱۴۲۹: ۳۵۹) و (نویری، ۱۴۲۳: ۲۰۶/۳) (بزرگمهر: اگر دنیا به تو روی آورد پس از آن انفاق کن، چراکه باقی‌ماندنی نیست و اگر از تو روی گرداند، (بازهم) انفاق کن، زیرا پایدار نمی‌ماند).

۲-۳- اعتدال اصلی اساسی در امور حکومتی

اساساً ثبات حکومت جز با رعایت اعتدال میسر نخواهد شد. انوشروان در مورد شیوه مملکت‌داری گفت:

«إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَصِحُّ لَهُ إِلَّا لَيْنٌ فِي غَيْرِ ضَعْفٍ وَشِدَّةٌ فِي غَيْرِ عَنَفٍ.» (راغب اصفهانی، ۱۴۲۰: ۲۱۱/۱) (ابن‌کار، جز با نرمی بدون ضعف و تندی بدون خشونت، صورت نمی‌گیرد).

شبهه به همین مطلب در پنجاهای انوشروان در قابوس‌نامه نیز آمده است که «یکباره چنان مباش نرم که از خوشی و نرمی بخوردند و نیز چنان درشت مباش که هرگز به دست نپساونند» (عنصر المعالی، ۱۳۶۶: ۳۷).

^۱ - در نامه‌ی شماره ۵۳ نهج‌البلاغه آمده است: «إِذَا أَخَذْتَ لَكَ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أَتَيْتَهُ أَوْ مَجْلِبَةً فَلَنْظُرَ إِلَى عِظَمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوْقَكَ وَ قُدْرَتِهِ مِنْكَ عَلَى مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ، فَإِنَّ ذَلِكَ يُطَامِنُ إِلَيْكَ مِنْ طِمَاحِكَ»

با عنایت به اهمیت ویژه و بسیار خطیری که مسئله اعتدال در امور حکومتی دارد، دستورات و اعمال شاهان و وزیران ایرانی بر رعایت اعتدال و میانه‌روی در امور مختلف سیاسی تأکید دارد. به‌عنوان نمونه، آنان معتقد بودند در امور نظامیان باید به اعتدال رفتار نمود تا نه کاملاً بی‌نیاز شوند و نه طوری عرصه بر آنان تنگ شود که سر به طغیان بردارند:

قَالَ ابْرُويزُ لابْنِهِ شَيْرُوْنِيَه: «لَا تَوْسِعَنَّ عَلَيَّ جَنْدِكَ فَيَسْتَعْتَنُوا عَنكَ، وَلَا تَضَيِّقْ عَلَيْهِمْ فِي الْعَطَاءِ فَيَضِجُوا مِنكَ، وَأَعْطِهِمْ عَطَاءً قُصْدًا، وَاشْتَعْلِهِمْ مَنَعًا جَمِيلًا، وَوَسِّعْ عَلَيْهِمْ فِي الرِّخَاءِ، وَلَا تَوْسِعْ عَلَيْهِمْ فِي الْعَطَاءِ.» (ابن قتیبه، ۱۴۱۸: ۶۴/۱)، (ابن عبدربه، ۱۴۰۴: ۲۸/۱)، (توحیدی، ۱۴۰۸: ۱۲۰/۴)، (ابی، ۱۴۲۴: ۳۲/۷)، (راغب اصفهانی، ۱۴۲۰: ۲۱۰/۱)، (طرطوشی، ۱۸۷۲: ۱۲۲)، (ابن حمدون، ۱۴۱۷: ۲۵۷/۱)، (ابن طقطقی، ۱۴۱۸: ۶۱)، (وطواط، ۱۴۲۹: ۳۸۸) و (نویری، ۱۴۲۳: ۱۷/۶) (لشکریان را در رفاه بسیار قرار نده؛ زیرا از تو بی‌نیاز می‌گردند و آنان را در تنگنا قرار مده که از تو بیزار می‌شوند، به آنان در حد میانه بخش و از دادن (مال زیادی) به ایشان خودداری کن و رفاه و آسایش آنها را افزایش ده نه بخشش و سخاوت به آنان را.)

و یا معتقد بودند افرادی که برای سمت‌های مختلف در نظر گرفته می‌شوند باید از هر نظر معتدل و میانه‌رو باشند. به نمونه‌هایی از سفارشات شاهان ایرانی به جانشینان و کارگزاران خود، اشاره می‌شود که همگی بر رعایت اعتدال و عدم افراط و تفریط در امور، دلالت دارد:

كَتَبَ ابْرُويزُ إِلَى ابْنِهِ شَيْرُوْنِيَه مِنَ الْخَبْسِ: «إِيَّاكَ أَنْ تَسْتَعْمِلَ صِرْعًا عَمْرًا كَثْرَ إِغْيَابِهِ بِنَفْسِهِ وَقَلَّتْ تَجَارِبَتُهُ فِي غَيْرِهِ، وَلَا كَبِيرًا مَذْبِرًا فُذَّ أَحَدُ الدُّهْرِ مِنْ غَفْلَتِهِ كَمَا أَحَدَتْ السُّنُّ مِنْ جِسْمِهِ.» (ابن قتیبه، ۱۴۱۸: ۶۸/۱)، (ابن عبدربه، ۱۴۰۴: ۲۶/۱)، (ابن حمدون، ۱۴۱۷: ۳۰۷/۱)، (ابن ابی الحدید، ۱۹۸۸: ۵۱۸۴/۱۸) و (قلقشندی، بی‌تا: ۲۸۲/۱) (پرویز در زندان، به پسرش شیرویه نوشت: مبادا که فرد ضعیف و بی‌تجربه‌ای را که از خود راضی است و تجربه‌ی اندک دارد و نیز انسان کهنسالی که روزگار، عقلش را و عمر زیاد، بدنش را از بین برده است، (در امور حکومت) به کار گیری.)

كَتَبَ ابْرُويزُ إِلَى ابْنِهِ شَيْرُوْنِيَه: «إِنْتَخِبْ لِخَرَاجِكَ أَحَدًا مِنْ ثَلَاثَةٍ: إِمَّا رَجُلًا يَنْظُرُ زَهْدًا فِي الْمَالِ وَيَدْعِي وَرَعًا فِي الدِّينِ فَإِنَّ مِنْ كَانُ كَذَلِكَ عَدَلَ عَلَى الضَّعِيفِ وَأَنْصَفَ مِنَ الشَّرِيفِ وَوَفَّرَ الْخَرَاجَ وَاجْتَهَدَ فِي الْعِمَارَةِ، ... أَوْ رَجُلًا عَالِمًا بِالْخَرَاجِ عَيْنِيًّا فِي الْمَالِ مَأْمُونًا فِي الْعَقْلِ فَيُدْعُوهُ إِلَى الْأَقْتِصَادِ فِي الْجَلْبِ وَالْعِمَارَةِ لِلرُّضِيِّينَ وَالرَّفِيقِ بِالرَّعِيَّةِ، وَيُدْعُوهُ عَنَاهُ إِلَى الْعَيْةِ وَيُدْعُوهُ عَقْلًا إِلَى الرَّغْبَةِ فِيمَا يَنْفَعُهُ وَالرَّهْبَةَ مِمَّا يَضُرُّهُ، أَوْ رَجُلًا عَالِمًا بِالْخَرَاجِ مَأْمُونًا بِالْأَمَانَةِ مُفْتَرًّا مِنَ الْمَالِ فَتَوْسِعْ عَلَيْهِ فِي الرِّزْقِ فَيُعْتَنِمَ لِخَاجَتِهِ الرِّزْقَ وَيَسْتَكْتِرَ لِغَافَتِهِ الْيَسِيرَ، وَتَزَجِّجِي بِعِلْمِهِ الْخَرَاجَ، وَيَعِفِّ بِأَمَانَتِهِ عَنِ الْخِيَانَةِ.» (ابن قتیبه، ۱۴۱۸: ۷۰/۱) (پرویز به پسرش شیرویه نوشت: برای امر مالیات یکی از این سه تن را انتخاب کن! یا مردی که نسبت به مال و ثروت، بی‌توجهی نشان می‌دهد و ادعای تقوای در دین را دارد؛ زیرا کسی که چنین است بر انسان ضعیف، عدالت می‌ورزد و نسبت به آدم شریف، منصف است مالیات را جمع‌آوری کرده و در عمران و آبادانی کشور، تلاش می‌کند... یا اینکه مردی را انتخاب کن که عالم به مالیات باشد و از نظر مالی، بی‌نیاز و نیز عاقل باشد، زیرا در این صورت، علمش وی را به میانه‌روی در گرفتن مالیات و آباد کردن زمین و مدارا با مردم، می‌کشاند و بی‌نیازیش او را وادار به پاکی می‌کند و عقلش او را متمایل به چیزی می‌کند که سودش در آن است و نیز ترسیدن از

چیزی که ضرر وی در آن باشد، یا مردی را انتخاب کن که عالم به کار مالیات و امانتدار و فقیر باشد. پس به او مال و روزی زیادی بده تا رزق را به خاطر نیازش غنیمت شمارد، به سبب فقرش، اندک را بسیار بداند، با علمش امر مالیات را پیش ببرد و با امانتداریش از خیانت، محفوظ بماند.

قَالَ أَنُوشِرَوَانُ: «يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ صَاحِبَ إِذْنِ الْخَاصَّةِ رَجُلًا شَرِيفَ النَّبْتِ، مُتَوَاضِعًا طَلْفًا، لَيْسَ يَبْدُخُ وَلَا يَطِيرُ وَلَا مَرِحُ.» (جاحظ، ۱۹۶۴: ۳۹/۲) (انوشروان: نماینده تام‌الاختیار پادشاه باید مردی شریف، فروتن، گشاده‌رو و بدون افراط و تفریط باشد).

كَتَبَ أَرْدَشِيرَ إِلَى بَعْضِ عَمَلِهِ: «بَلَّغْنِي أَنَّكَ تُوْثِرُ الْأَيْنَ عَلَى الْعَاطَةِ، وَالْمَوْدَةَ عَلَى الْهَيْبَةِ، وَالْجَبْنَ عَلَى الْجَرَاءَةِ! لَا تَخْلِينَ قَلْبًا مِنْ هَيْبَةٍ، وَلَا تَعْطَلَنَّهُ مِنْ مَوْدَةٍ، وَلَا يَبْعُدَ عَلَيْكَ مَا أَقُولُ لَكَ فَإِنَّهُمَا يَتَجَاوَزَانِ.» (مسعودی، ۱۴۰۴: ۲۳۵/۱) (اردشیر به یکی از کارگزارانش نوشت: به من خبر رسیده که تو نرمی را بر خشونت و دوستی را بر هیبت و ترس را بر جسارت برگزیدی! قلبی را از هیبت (شاهانه) و از دوستی و محبت خالی مکن و آنچه به تو می‌گویم از تو دور نباشد؛ زیرا اینها در کنار هم هستند).

كَتَبَ إِبْرَوَيْزَ إِلَى ابْنِهِ شَيْرَوَيْهَ: «إِنَّ كَلِمَةَ مِنْكَ تُسْفِكُ دَمًا وَأُخْرَى مِنْكَ تَحْقِنُ دَمًا، وَإِنْ نَفَادَ أَمْرِكَ مَعَ كَلَامِكَ، فَأَخْتَرَسْ، فِي غَضَبِكَ، مِنْ قَوْلِكَ أَنْ تَخْطِي، وَمِنْ لَوْيِكَ أَنْ يَتَغَيَّرَ، وَمِنْ جَسَدِكَ أَنْ يَجْفَ، فَإِنَّ الْمُلُوكَ تَعَاقِبُ قَدْرَةً، وَتَغْفُو جَلْمًا.» (ابن قتیبه، ۱۴۱۸: ۴۰۵/۱)، (ابن عبدربه، ۱۴۰۴: ۲۶/۱)، (ابی، ۱۴۲۴: ۳۸/۷) و (ماوردی، ۱۹۸۶: ۲۵۹) (کسری پرویز به شیرویه نوشت: سخنی از تو خونی را می‌ریزد و سخنی دیگر، خونی را حفظ می‌کند. با توجه به اینکه تأثیر امرت با کلامت است. پس زمانی که عصبانی هستی مواظب باش که در سخنت اشتباه نکنی و یا رنگت تغییر نکند و بدنت نرزد زیرا پادشاهان با قدرت، مجازات می‌کنند و از روی لطف و بردباری در می‌گذرند).

قَالَ إِبْرَوَيْزَ لِكَاتِبِهِ: «...إِذَا طَلَبْتَ فَاسْجِخْ، وَإِذَا سَأَلْتَ فَأَوْضِخْ، وَإِذَا أَمَرْتَ فَأُخَكِمْ، وَإِذَا أَخْبَرْتَ فَحَقِّقْ.» (ابن قتیبه، ۱۴۱۸: ۱۰۵/۱)، (ابن معتز، ۱۴۱۰: ۱۳)، (ابن عبدربه، ۱۴۰۴: ۱۲۶/۱)، (ابن حمدون، ۱۴۱۷: ۱/۲۵۶)، (نویری، ۱۴۲۳: ۱۱/۷)، (خطیب دمشق، بی‌تا: ۱۳۵/۱)، (فلفشندی، بی‌تا: ۲۸۲/۱) و (شیخو، ۱۹۱۳: ۴۹/۲) (پرویز به کاتب خود نوشت: ...اگر چیزی را خواستی، نیک بخواه، اگر سؤال کردی، روشن بپرس و اگر دستور دادی، محکم دستور بده و در صورتی که خبر دادی، تحقیق نما).

قَالَ إِبْرَوَيْزَ لِكَاتِبِهِ: «...إِنَّ لَكَ عَلَيَّ أَلَا أُعْجَلُ بِكَ حَتَّى أَسْتَأْنِي لَكَ، وَلَا أَقْبَلُ عَلَيْكَ قَوْلًا حَتَّى أَسْتَيْقِنَ، وَلَا أَطْمَعُ فِيكَ فَتَعْتَالَ... إِذَا أَفْكَرْتَ فَلَا تُعْجَلْ، وَإِذَا كُنَّتَ فَلَا تُعْذِرْ، وَلَا تَسْتَعِينُ بِالْفُضُولِ فَإِنَّهَا غَلَاوَةٌ عَلَى الْكِفَايَةِ، وَلَا تُفْضِرُنَّ عَنِ التَّحْقِيقِ فَإِنَّهَا هَجْنَةٌ بِالْمُقَالَةِ، وَلَا تَلْبَسَنَّ كَلِمًا بِكَلَامٍ وَلَا تَبَاعِدَنَّ مَعْنَى عَنْ مَعْنَى.» (ابن قتیبه، ۱۴۱۸: ۱۰۵/۱)، (ابی، ۱۴۲۴: ۴۰/۷) و (ابن حمدون: ۱۴۱۷: ۳۴۲/۱) (پرویز به کاتب خود: راز دار باش و سخن درست بگو و در نصیحت کردن تلاش نما و محتاط باش، پس تو بر من حقوقی داری و آن این است که بر تو شتاب نکنم و به تو مهلت دهم و سخنی را علیه تو تأیید نکنم مگر اینکه مطمئن شوم و کسی را علیه تو تطمیع نکنم تا به تو صدمه‌ای برسد... پس هرگاه فکر کردی، عجله نکن. اگر نوشتی، عذری را نپذیر. زیادی ننویس؛ زیرا از مقدار کفایت فراتر است. در نوشتن حقیقت، کوتاهی مکن؛ زیرا برای نوشتار، عیب محسوب می‌شود؛ سخنی را با سخن دیگر، مخلوط نکن و معانی را از یکدیگر دور نساز).

در جایی دیگر، پرویز صراحتاً به مسؤل بیت‌المال خود می‌گوید:

قَالَ إِبْرُويزُ لِصَاحِبِ بَيْتِ الْمَالِ: «اخْتَرَسَ مِنْ خِصْلَتَيْنِ: التَّقْصَانُ فِيمَا تَأْخُذُ، وَالزِّيَادَةُ فِيمَا تُعْطَى.» (ابن قتیبه، ۱۴۱۸: ۱۲۵/۱) و (ابن عدبره، ۱۴۰۴: ۱۴/۱) (پرویز به مسؤل بیت‌المال گفت: از دو خصلت بهره‌یز: کم کردن آنچه می‌گیری و اضافه کردن آنچه می‌دهی).

ویژگی‌هایی که بزرگمهر درباره جانشین شایسته انوشروان برمی‌شمارد، همگی از لزوم رعایت اصل اعتدال، حکایت دارد:

قَالَ أَنْوَشِرْوَانُ لِبِزْرَجْمِهْرٍ: «مَنْ يَصْلُحُ مِنْ وَلَدِي لِلْمَلِكِ فَأَظْهَرُ تَرْشُخِهِ؟» فَقَالَ: «لَا أَعْرِفُ ذَلِكَ، وَلَكِنِّي أَصِفُ لَكَ مَنْ يَصْلُحُ لِلْمَلِكِ، أَسْمَاهُمْ لِلْمَعَالِي وَأَطْلَبُهُمْ لِلْأَدَبِ، وَأَخْرَعَهُمْ مِنَ الْعَامَةِ وَأَزَافَهُمْ بِالرَّعِيَّةِ، وَأَوْصَلَهُمْ لِلرَّحِمِ وَأَبْعَدَهُمْ مِنَ الظُّلْمِ، فَمَنْ كَانَتْ هَذِهِ صِفَتَهُ فَهُوَ حَقِيقٌ بِالْمَلِكِ.» (مسعودی، ۱۴۰۴: ۲۶۹/۱) (انوشروان به بزرگمهر گفت: از میان پسران من، کدام یک برای پادشاهی شایسته است تا نامزدی او را آشکار کنم؟ گفت: نمی‌دانم، ولی کسی را که سزوار پادشاهی است، برایت توصیف می‌کنم، کسی که در کسب بزرگی‌ها بلندپروازترین، در کسب فضایل، نگران‌ترین اشخاص و مهربان‌ترین نسبت به رعیت، آنکه بیشترین صله رحم را دارد و کسی که از ستم، دورتر است. پس شخصی که اینگونه صفات را دارد، سزوار پادشاهی است).

یکی از اصول مهمی که رعایت آن باعث عدم خروج انسان از دایره اعتدال می‌گردد، پایبندی به مشورت در امور مختلف است و این امر، همواره مد نظر شاهان و بزرگان ایرانی بوده است:

قَرَأَتْ مِنْ كِتَابِ إِبْرُويزَ إِلَى ابْنِهِ شِيرُويزَةَ: «عَلَيْكَ بِالمَشَاوِرَةِ فَإِنَّكَ وَاجِدُ فِي الرِّجَالِ مَنْ يَنْضِجُ لَكَ الكَيَّ وَيَخْسِمُ عَنْكَ الدَّاءَ وَيُخْرِجُ لَكَ المَسْتَكِينُ وَلَا يَدْعُ لَكَ فِي عَدُوِّكَ فُرْصَةً إِلَّا أَنْتَهَزَهَا وَلَا لِعَدُوِّكَ فَيْكُ فُرْصَةً إِلَّا حَصَّنَهَا.» (ابن قتیبه، ۱۴۱۸: ۸۵/۱) (در نوشته‌ای از پرویز برای شیریویه، خواندم: باید (در کارهایت) مشورت کنی؛ زیرا در میان مردان، کسی را می‌یابی که به تو کمک می‌کند و درد تو را برطرف کرده و به تو آرامش می‌دهد و فرصتی را برای تو، علیه دشمن از دست نمی‌دهد و فرصتی را علیه تو برای دشمن نمی‌گذارد مگر اینکه راه آن را می‌بندد).

فرد متعادل همواره در رویارویی با نیکوکار و خطاکار و فشرهای مختلف مردم، برخورد‌های متفاوت و مناسب با شأن هر کدام از آنها را رعایت می‌کند و این مسئله همواره مورد تأکید زمامداران ایران باستان بوده است:

جَلَسَ أَنْوَشِرْوَانُ يَوْمًا لِلْحُكْمَاءِ لِيَأْخُذَ مِنْ آدَابِهِمْ فَقَالَ لَهُمْ وَقَدْ أَخَذُوا مَرَاتِبَهُمْ فِي مَجْلِسِهِ: دَلُونِي عَلَى حِكْمَةٍ فِيهَا مَنَفَعَةٌ لِخَاصَّةِ نَفْسِي وَعَامَّةِ رَعِيَّتِي. فَتَكَلَّمَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بِمَا حَضَرَ مِنَ الرَّأْيِ، وَأَنْوَشِرْوَانُ مَطَّرِقٌ يَتَفَكَّرُ فِي أَقْوَابِهِمْ، فَأَنْتَهَى الْقَوْلَ إِلَى بِزْرَجْمِهْرٍ، فَقَالَ: أَيُّهَا المَلِكُ أَنَا جَامِعٌ لَكَ ذَلِكَ فِي اثْنَتَيْ عَشْرَةَ كَلِمَةً، فَقَالَ: هَاتِي. فَقَالَ: «...وَالخَامِسَةُ التَّعَهُدُ لِلْقَضَاءِ وَالْفُحْصُ عَنِ العَمَالِ مَخَاسِبَةٌ عَادِلَةٌ، وَمَجَازَاةُ المَخْسِبِينَ مِنْهُمْ بِإِحْسَانِهِ وَالمَسِيءِ عَلَى إِسَاءَتِهِ.» (مسعودی، ۱۴۰۴: ۲۹/۱) (انوشروان روزی در کنار حکیمان نشست تا از آداب آنان بهره‌گیرد و در حالی که هر کدام در جایگاه خویش نشسته بودند، به آنان گفت: مرا به حکمتی رهنمون شوید که در آن برای شخص خودم و عموم رعیت، سودی داشته باشد. هر کدام از آنان در مورد اندیشه‌ای که داشت، سخن گفت و انوشروان در حالی که سرش را پایین انداخته بود، در سخنان آنان تأمل می‌کرد، تا اینکه نوبت به بزرگمهر رسید. گفت: ای پادشاه! من آن چیز را برای تو در دوازده مورد، جمع کرده‌ام. گفت: آنها را بگو. بزرگمهر گفت: ...پنجم، تعهد نسبت به کار قضا و نظارت

بر کار کارگزاران و محاسبه عادلانه آنان و دادن پاداش نیک به نیکوکار ایشان به خاطر کار نیکش و مجازات بدکارشان به دلیل کار بدش.)

كَانَ أَنْوَشِرَوَانُ يَقُولُ: «النَّاسُ ثَلَاثٌ طَبَقَاتٍ تُسَوِّسُهُمْ ثَلَاثٌ سِيَاسَاتٍ: طَبَقَةٌ مِنْ خَاصَّةِ الْأَخْرَاجِ تُسَوِّسُهُمْ بِالْعَطْفِ وَاللِّينِ وَالْإِحْسَانِ، وَطَبَقَةٌ مِنْ خَاصَّةِ الْأَشْرَاقِ تُسَوِّسُهُمْ بِالْعِلْظَةِ وَالْعَنْفِ وَالشِّدَّةِ، وَطَبَقَةٌ مِنَ الْعَامَّةِ تُسَوِّسُهُمْ بِاللِّينِ وَالشِّدَّةِ، لِئَلَّا تُخْرِجَهُمُ الشِّدَّةُ، وَلَا يَبْطِرَهُمُ اللَّيْنُ.» (آبی، ۱۴۲۴: ۳۷/۷)، (حصری، بی تا: ۲۵۴/۱)، (ابن منجد، ۱۴۰۷: ۵۳)، (وطواط، ۱۴۲۹: ۱۳۱) و (نویری، ۱۴۲۳: ۴۴/۶) (انوشروان: مردم، سه طبقه هستند که سه نوع سیاست را در مورد آنان، اعمال می‌کنی: طبقه‌ای از آزادگان که با نرمی و مهربانی و نیکی با ایشان برخورد می‌کنی، طبقه‌ای که در آن، بدکاران جای گرفته‌اند و تو با آنان با خشونت و تندی برخورد می‌کنی - نمایی و طبقه سوم، مردم عامی هستند که باید هم با خشونت و هم با نرمی با ایشان برخورد کنی تا تندی، آنان را در سختی و مشکلات قرار ندهد و نرمی ایشان را مغرور و سرکش نگرداند.)

كَانَ أَنْوَشِرَوَانُ يُوقِعُ فِي عَهْدِ الْوَلَاةِ: «سَسَنَ خِيَارَ النَّاسِ بِالْمُخَيَّةِ، وَأَمْرَجَ لِلْعَامَّةِ الرَّهْبَةَ بِالرَّغْبَةِ، وَسَسِ السُّعْلَةَ بِمَجْرَدِ الْهَيْبَةِ.» (آبی، ۱۴۲۴: ۳۲/۷)، (راغب اصفهانی، ۱۴۲۰: ۲۱۱/۱)، (نویری، ۱۴۲۳: ۴۴/۶)، (ابن حمدون، ۱۴۱۷: ۳۱۰/۱) و (طرطوشی، ۱۸۷۲: ۱۴۲) (انوشروان در نامه‌های خویش به کارگزاران چنین می‌نوشت: با نیکوکاران، با محبت سیاست کن، با مردم عامی با حالتی از هیبت بپیوند و با فرومایگان، فقط با رعب و ترس برخورد نما.)

۴-۲- پیوند ناگسستنی اعتدال با مسائل فردی و اجتماعی

بی‌شک موفقیت در امور فردی و اجتماعی، نیازمند پیوندی محکم با مسئله اعتدال است. در این راستا به برخی از نتایج رعایت میانه‌روی در امور مذکور اشاره می‌شود:

۴-۲-۱- داشتن زاویه دید مثبت به زندگی

سَأَلَ أَنْوَشِرَوَانُ: «أَيُّ الْعَيْشِ أَرْغَدٌ وَأَنْعَمُ؟» قَالَ: «عَيْشٌ فِي رَحَاءٍ وَكَفَافٍ بِلَا فُقْرٍ وَلَا غِنَى.» (ابن مسکویه، ۱۴۱۶: ۵۸) (از انوشروان سؤال شد: کدام زندگی، خوش‌تر و پر نعمت‌تر است؟ گفت: زندگی در آسایش و حد کفایتی که نه فقر به دنبال دارد و نه ثروت.)

۴-۲-۲- داشتن برنامه‌های منظم در زندگی

ایرانیان باستان بعضی روزها با ویژگی خاص خود را برای کارهای مخصوصی در نظر گرفته بودند:

قَالَ كَسْرَى: «يَوْمَ الرِّيحِ لِلنَّوْمِ، وَيَوْمَ الْغَيْمِ لِلصَّيْدِ، وَيَوْمَ الْمَطَرِ لِلْهَوِ وَالشَّرَابِ.» (جاحظ، ۱۴۲۳، المحاسن و...: ۳۱۷) و (حصری، بی تا: ۱۹۸/۱) (کسری: روزی که باد می‌وزد، برای خواب، روز ابری برای صید و روز بارانی برای بازی و شراب، مناسب است.)

۲-۴-۳- پایداری در برابر مشکلات

قَالَ بَزْرَجِمِهْرٌ: «إِنَّ أَمْرَ الدُّنْيَا كُلَّهُ مُخْتَلِطٌ بِالْيَسْرِ، فَلَسْتَ كَائِنًا فِي خَالِ يَسْرٍ لَا عَسْرَ مَعَهُ، وَلَا فِي خَالِ عَسْرٍ لَا يَسْرَ مَعَهُ. فَإِذَا كُنْتَ فِي خَالِ الْعَالِبِ فِيهَا عَلَيْكَ الْيَسْرُ، فَاعْرِفْ مَا يُفْضِي إِلَيْكَ مِنْ لَذَّتِهِ مَعَ مَا فِيهِ مِنْ خَلْطِ الْعَسْرِ. فَادْكُرْ أَنَّ يَسْرَ الْآخِرَةِ هُوَ الْخَالِصُ مِنْ كُلِّ عَسْرٍ؛ وَإِنْ كُنْتَ فِي خَالِ عَسْرٍ فَاعْرِفْ مَا يُفْضِي إِلَيْكَ مِنْ مَوْوَنِهِ مَعَ مَا فِيهَا مِنْ خَلْطِ الْيَسْرِ، وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَمْ يَصِلْ إِلَيْكَ قَطُّ يَسْرٌ لَا عَسْرَ مَعَهُ، وَلَا عَسْرٌ لَا يَسْرَ مَعَهُ.» (ابن مسكويه، ۱۴۱۶: ۴۰) (بزرگمهر: در تمام امور دنیا، سختی و آسانی به هم آمیخته شده است؛ بنابراین تو موجودی نیستی که راحتی بدون سختی و سختی بدون آرامش داشته باشی؛ پس اگر در حالتی هستی که آسانی و رفاه بر وجود تو، غالب است، بدان که سختی به همراه لذتی است که از آن به تو می‌رسد و به یاد داشته باش که راحتی آخرت، خالی از سختی است. و اگر در حالت سختی قرار داری، بدان که آسایش به همراه سختی‌ای است که به تو می‌رسد و بدان که هیچ وقت خوشی و راحتی به تو نمی‌رسد مگر اینکه به همراهش سختی است و نیز سختی‌ای وجود ندارد که در پی آن، راحتی نباشد.)

۲-۴-۴- تعادل در دوستی و دشمنی

یکی از اصول مهمی که ایرانیان به آن معتقد بودند، اعتدال و میانه‌روی در دوستی و دشمنی‌هاست:

قَالَتِ الْفَرَسُ: «قَارِبٌ عَدُوُّكَ بَعْضُ الْمُقَارَبَةِ تَنَلُ حَاجَتَكَ مِنْهُ، وَلَا تَقَارِبُهُ كُلُّ الْمُقَارَبَةِ فَيُجْتَرِيءُ عَلَيْكَ مَعَ مَا تَدُلُّ بِهِ نَفْسُكَ وَتُرْعِبُ نَاصِرَكَ. وَالْمَثَلُ فِي ذَلِكَ مَثَلُ الْعُودِ الْمُنْصُوبِ فِي الشَّمْسِ؛ إِنْ أَمَلْتَهُ قَلِيلًا زَادَ ظِلَّهُ، وَإِنْ جَاوَزْتَ الْحَدَّ فِي إِمَالَتِهِ نَقَصَ الظِّلُّ.» (ابن مسكويه، ۱۴۱۶: ۷۷) (به اندازه‌ای به دشمنت نزدیک شو، که برخی از نیازهایت را از او به دست آوری و آنقدر به او نزدیک نشو که علی‌رغم اینکه به خاطر آنچه با آن خوار شده‌ای بر تو جسارت کند و یاور تو را بترساند و مثل آن، مثل عودی است که زیر خورشید قرار داده می‌شود، اگر کمی آن را کج کنی، سایه‌اش زیاد می‌شود و اگر بیش از حد، آن را کج کنی سایه از بین می‌رود.)

در پندهای انوشیروان در قایوس‌نامه به کرات بر چنین اصلی تأکید شده است: «جنگ چندان کن که آشتی را جای برد.» (عنصرالمعالي، ۱۳۶۶: ۷۹)، «پس اندازه همه کارها نگاه‌دار خواه در دوستی خواه در دشمنی» (همان: ۱۴۹)، «دوست را به دوستی، چیزی میاموز که اگر وقتی دشمنی شود تو را آن، زبان دارد.» (همان: ۱۴۲).

بزرگمهر، معتقد است یکی از خصوصیات نادان، عدم اعتدال در دوستی و دشمنی است:

قَالَ بَزْرَجِمِهْرٌ: «سَبْعُ خِصَالٍ مِنْ طِبَاعِ الْجَهَالِ: ...وَلَا يَفْرُقُونَ بَيْنَ عَدُوِّهِمْ وَصَدِيقِهِمْ، وَالتَّصَنُّعُ لِلْأَشْرَاقِ، وَ...» (ابن مسكويه، ۱۴۱۶: ۳۷) (بزرگمهر: هفت چیز از ویژگی‌های نادان است: ... (لزمه آنها این است که) دوست و دشمن را نمی‌شناسند و به بدکاران، نیکی می‌کنند و...)

۲-۴-۵- عدم افراط و تفریط در الگوبرداری

بزرگمهر معتقد است که رعایت اعتدال و عدم افراط و تفریط در الگوبرداری باعث رسیدن او به مقام و شوکت شده است:

قِيلَ لِبِرِّرِجْمِهِ: «بِمَ بَلَغْتَ مَا بَلَغْتَ؟» قَالَ: «بِبُكُورِ كَبُورِ الْعَرَابِ وَحِرْصِ كَحْرِصِ الْخِزِيرِ وَتَمَلُّقِ كَتَمَلُّقِ الْكَلْبِ.» (جاحظ، بی تا، الأمل و...: ۱)، (ابن قتیبه، ۱۴۱۸: ۱۳۹/۲)، (صولی، بی تا: ۲۳)، (عسکری، بی تا: ۲۴۳/۱)، (ثعالبی، بی تا، ثمار...: ۳۷۱)، (زمخشری، ۱۴۱۲: ۲۸/۱)، (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۵۲۰) و (ابن ابی الحدید، ۱۹۸۸: ۵۱۷۹/۱۸) (به بزرگمهر گفته شد: چگونه به این مقام رسیدی؟ گفت: با سحرخیزی ای مانند سحرخیزی کلاغ، حرصی مانند حرص خوک و چالپوسی ای مانند چالپوسی سگ).

۲-۴-۶- سخن گفتن به اندازه و به موقع

سخن به موقع یکی از ویژگی‌های اعتدال در کلام است بزرگمهر در این زمینه می‌گوید:

ذَكَرَ بَرِّرِجْمَهُ فَضَائِلَ الْكَلَامِ وَرَدَائِلَهُ فَقَالَ: «فَضَائِلُهُ أَنْ يَكُونَ صِدْقًا وَأَنْ يَقَعَ مَوْقِعَ الْإِنْتِفَاعِ بِهِ وَأَنْ يَتَكَلَّمَ بِهِ فِي حِينِهِ وَأَنْ يَحْسَنَ تَأْلِيفَهُ وَأَنْ يَسْتَعْمَلَ مِنْهُ مَقْدَارَ الْحَاجَةِ، وَرَدَائِلُهُ بِالضِدِّ.» (ابن معتمر، ۱۴۱۰: ۱۳)، (زجاجی، ۱۴۰۷: ۱۸۶)، (آمدی، ۱۹۹۴: ۴۲۷) و (خطیب دمشق، بی تا: ۱۳۶/۱) (بزرگمهر فضائل و ردائل کلام را اینگونه یادآوری می‌کند: فضیلت کلام این است که راست و درست باشد، مفید واقع گردد، در تکلم، به موقع به کار گرفته شود، درست ترکیب گردد و اینکه به اندازه نیاز از آن استفاده شود. اما ردائل کلام، برعکس موارد مذکور است).

در جایی دیگر، یکی از خصوصیات نادان را افراط در سخن، آن هم سخنان بیهوده برمی‌شمارد:

قَالَ بَرِّرِجْمَهُ: «سَبْعَ خِصَالٍ مِنْ طِبَاعِ الْجَهْلِ: ... وَكَثْرَةَ الْكَلَامِ فِي غَيْرِ نَفْعٍ، وَ...» (ابن مسکویه، ۱۴۱۶: ۳۷) (بزرگمهر: هفت چیز از ویژگی‌های نادان است: (از جمله آنها) حرف زیاد و بی‌فایده و...).

۲-۴-۷- حرص نزدن برای رزق و روزی

وَجَدَ فِي مَكْتُوبِ لِبَرِّرِجْمِهِ أَرْبَعَ كَلِمَاتٍ: «... وَالثَّانِيَةُ: إِذَا كَانَ الرُّزْقُ حَظًّا مَفْسُومًا فَالْحِرْصُ بَاطِلٌ...» (ابن عبدربه، ۱۴۰۴: ۱۲۰/۱۲)، (آبی، ۱۴۲۴: ۳۸/۷)، (قرطبی، بی تا: ۲۳۴) و (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۱۳۷/۲) (نوشته‌ای از بزرگمهر پیدا شد که در آن چهار جمله بود: ...دوم، اگر رزق و روزی، مقدر است، پس حرص باطل است...)

۲-۴-۸- خوردن به اندازه

كَانَ مَكْتُوبًا عَلَى مَائِدَةِ انوشیروان: «مَا طَعَمْتَهُ وَأَنْتَ تُشْتَهِيهِ فَعَدَّ أَكْلَهُ، وَمَا طَعَمْتَهُ وَأَنْتَ لَا تُشْتَهِيهِ فَعَدَّ أَكْلَكَ.» (مسعودی، ۱۴۰۴: ۲۹۴/۱) و (راغب اصفهانی، ۱۴۲۰: ۷۳۱/۱) (بر سفره انوشیروان نوشته شده بود: اگر آنچه می خوری، با اشتها باشد، تو آن را خورده‌ای و اگر بدون اشتها باشد، در این صورت، آن تو را خورده است.)

۲-۴-۹- اعتدال در مهمان‌نوازی

ایرانیان باستان، مردمی بس مهمان‌نواز بودند و این مسئله به صورت یک فرهنگ، کاملاً در میان آنان نهادینه شده بود؛ با این حال، همواره در این امر، متعادل و میانه‌رو بودند و هیچ وقت خود را در این امر به تکلف نمی‌انداختند تا همواره قادر به میزبانی باشند:

قَالَ أَدْرِيادُ: «اَفْتَصِدْ فِي الْقِرَى تُكُنْ مِضْيَافًا.» (ابن مسکویه، ۱۴۱۶: ۲۶) (در پذیرایی، میانه‌رو باش تا میزبان باشی.)

۲-۴-۱۰- دوری از به رنج افتادن

انوشیروان معتقد است که زیاده‌روی در کارها باعث به رنج افتادن و حتی مرگ شخص تندرو می‌گردد:

قَالَ كَسْرَى: «مَنْ طَوَّلَ فِي الْخَبْلِ كَانَ فِيهِ عَطْبَةٌ، وَمَنْ أَكَلَ بِلا مِقْدَارٍ تَلَعَّتْ نَفْسَهُ.» (جاحظ، ۱۴۲۳، المحاسن و...: ۶۹) (کسری: هر کس طناب را بکشد (کاری را بی سبب طولانی کند)، خودش را به رنج انداخته و هر کس بی اندازه بخورد، نابود می‌شود.)
قَالَ أَرْدَشِيرُ: «لَيْسَ لِلْأَيَّامِ بِصَاحِبٍ مَنْ لَمْ يَتَفَكَّرْ فِي الْعَوَاقِبِ. يَا عَاقِلُ! اذْكُرْ خَلًّا، مَنْ لَمْ يَنْظُرْ فِي الْعَوَاقِبِ تَعَرَّضَ لِخَادِنَاتِ النَّوَائِبِ.» (راغب اصفهانی، ۱۴۲۰: ۳۵/۱) (روزگار، یاور کسی نیست که به عواقب کارها نمی‌اندیشد، ای عاقل! به فکر چاره‌ای باش؛ کسی که به عواقب کارها نیندیشد به سختی‌ها و مصیبت‌ها دچار می‌گردد.)

قَالَ بَزْرَجْمِهْرُ: «الْعَاقِلُ لَا يَرْجُو مَا يُغْنِي بِرَجَائِهِ، وَلَا يَسْأَلُ مَا يَخَافُ مَنَعَهُ، وَلَا يَمْتَهِنُ مَا لَا يَسْتَعِينُ بِالْقُدْرَةِ عَلَيْهِ.» (ابن عبدربه، ۱۴۰۴: ۱۹۰/۱) (بزرگمهر: عاقل به چیزی امید نمی‌بندد که او را در مصیقه قرار دهد و چیزی نمی‌خواهد که ترس از منع آن دارد و برای کاری که توانایی انجام آن را ندارد، خود را به رنج نمی‌افکند.)

اساساً بزرگمهر، در امان ماندن از انواع بلاها را در گرو، به کارگیری اصل اعتدال می‌داند:

قِيلَ لِبَزْرَجْمِهْرٍ: «كَيْفَ السَّلَامَةُ مِنَ الْأَقَاتِ؟» قَالَ: «أَلَا يَشُوبُ الْعَقْلَ عَجْبٌ، وَلَا الْعِلْمَ فَجُورٌ، وَلَا النُّجْدَةَ بَغْيٌ، وَلَا اللَّبَّ زِنْعٌ، وَلَا الْحِلْمَ حِفْظٌ، وَلَا الْقَنَاعَةَ صِغْرٌ خَطِرٌ، وَلَا الْأَمَانَةَ بَخْلٌ، وَلَا الْعِصْفَ سَوْءٌ بِيءٌ، وَلَا الرَّجَاءُ تَهَاوُنٌ، وَلَا الْجُودُ مَخَادَةٌ، وَلَا التَّوَضُّعُ اخْتِيارٌ، وَلَا الْأَطْفَافُ مَلَقٌ، وَلَا صَخْبَةُ السُّلْطَانِ رِياءٌ، وَلَا التَّوَدُّدُ سَوْءٌ سِيْرَةٌ، وَلَا النَّصِيحَةُ غَائِلَةٌ، وَلَا حَسَنُ الطَّلَبِ حَسَدٌ، وَلَا الْخِيَاءُ بِلَادَةٌ، وَلَا الْوَرَعُ حَبٌّ سَمْفَعَةٌ.» (ابن مسکویه، ۱۴۱۶: ۳۳) (به بزرگمهر گفته شد: سلامتی از آفت‌ها، چگونه برای انسان میسر می‌گردد؟ گفت: اینکه خودپسندی با عقل، فسق و فجور با علم، تجاوز با کمک، کجروی با مغز، کینه با بردباری، کم‌ارزشی با قناعت، بخل با امانت، عفاف با بدنیتی،

سستی با امید، طرفداری با بخشش، حقارت با فروتنی، چاپلوسی با لطف، ریا باهم صحبتی با پادشاه، بدرفتاری با دوستی، خشونت با نصیحت، حسد با حسن طلب، نادانی با حیا و عشق به شهرت با تقوا، همراه نگردد.)

نتیجه

پژوهش مذکور که بر اساس مستندات و منابع معتبر و کهن عربی به بررسی دیدگاه‌های ایرانیان در خصوص اعتدال، پرداخت به این نتیجه دست یافت که به اعتقاد ایرانیان باستان، انسان کامل، معتدل‌ترین شخصیت در همه حوزه‌هاست و داشتن روحیه‌ای معتدل و میانه‌رو در امور دنیوی و اخروی، همواره مقبول و مطلوب فرهنگ ایرانی بوده است؛ به عبارت دیگر، ایرانیان باستان برای نیل به زندگی سعادت‌مند در دنیا و آخرت، اعتدال‌گرایی و میانه‌روی در تمامی زمینه‌ها را نصب‌العین خویش قرار می‌دادند و همواره سعی می‌کردند به افراط و تفریط گرایش پیدا نکنند.

آنان معتقد بودند برقراری اعتدال در مسائل مختلف جز از راه به‌کارگیری عقل، داشتن معرفت درست و دوری از هوا و هوس ممکن نیست و مرز میان عاقلی و حماقت را در رعایت اعتدال و میانه‌روی می‌دانستند.

پایبندی به اصل اعتدال در ایران باستان از چنان اهمیتی برخوردار بوده است که حتی دین را چیزی جز رعایت اعتدال نمی‌دانستند. به اعتقاد آنان حکومت و دیانت مانند دو برادر دوقلو هستند که یکی بدون دیگری دوام و ثبات ندارد و برای موفقیت باید میان آنان اعتدالی برقرار کرد. از نظر دینی، رعایت میانه‌روی و اعتدال برای پادشاهان ایرانی از چنان اهمیتی برخوردار بوده است که همواره اشخاصی را ملازم می‌کردند تا این مسئله را به آنان یادآوری کنند. اساساً ایرانیان معتقد بودند انسان باید در تمام امور دنیوی و اخروی، میانه‌رو و معتدل باشد و نباید توجه بیش از حد به یکی، باعث فساد و تباهی دیگری شود.

به اعتقاد آنان، ثبات حکومت جز با رعایت اعتدال میسر نخواهد شد؛ لذا با عنایت به اهمیت ویژه و بسیار خطیری که برای مسئله اعتدال در امور حکومتی داشتند، دستورات شاهان و وزیران ایرانی بر رعایت اعتدال و میانه‌روی در امور مختلف سیاسی از جمله، نحوه انتخاب کارگزاران، چگونگی رفتار با سربازان و برخورد با مجرمان و نیکوکاران و... تأکید دارد.

همچنین آنان معتقد بودند رعایت اصل اعتدال، نتایج پرباری در زندگی فردی و اجتماعی به دنبال دارد از جمله: داشتن زاویه دید مثبت نسبت به زندگی و برنامه‌ای منظم و هدفدار در آن، تعادل در دوستی و دشمنی، پایداری در برابر مشکلات و...

منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه

الأبشيهي، شهاب الدين محمد بن أحمد أبو الفتح، (المتوفى: ۸۵۲هـ) (۱۴۱۹هـ)، **المستطرف في كل فن مستطرف**، عالم الكتب، بيروت، الطبعة الأولى.

ابن ابی الحدید، أبو حامد (۱۹۸۸م)، **شرح نهج البلاغة**، دار احیاء الکتب العربیة عیسی البابی الحلبي وشركاه.

ابن الطقطقي، محمد بن علی بن طباطبا (المتوفى: ۷۰۹هـ) (۱۴۱۸هـ)، **الفخرى في الآداب السلطانية والدول الإسلامية**، المحقق: عبد القادر محمد مايو، دار القلم العربي، بيروت، الطبعة الأولى.

ابن القتيبة، أبو محمد عبد الله بن مسلم (المتوفى: ۲۷۶هـ) (۱۴۱۸هـ)، **عيون الأخبار**، دار الكتب العلمية، بيروت.

ابن الكتاني، الشيخ أبو عبدالله محمد، (بلا تاريخ)، **التشبيهات من اهل الاندلس**، تحقيق احسان عباس، بيروت، دارالثقافة.

ابن جوزي، جمال الدين أبو الفرج عبد الرحمن (المتوفى: ۵۹۷هـ) (۱۴۱۲هـ)، **المنتظم في تاريخ الأمم والملوك**، المحقق: محمد عبد القادر عطا، مصطفى عبد القادر عطا، عدد الأجزاء: ۱۹، دار الكتب العلمية، بيروت، الطبعة الأولى.

ابن حمدون، محمد بن الحسن (المتوفى: ۵۶۲هـ) (۱۴۱۷هـ)، **التذكرة الحمدونية**، دار صادر، بيروت، الطبعة الأولى.

ابن عبدربه، أبو عمر، شهاب الدين أحمد (۱۴۰۴هـ)، **العقد الفريد**، الطبعة الأولى، دار الكتب العلمية، بيروت.

ابن فقيه، محمود اصفهاني، علي بن أبي حفص، (۱۳۱۷هـ)، **تحفة الملوك**، از روی نسخه خطی موزه بریتانیا، به اهتمام کتابخانه تهران.

ابن مسكويه، ابوعلی احمد بن محمد، (المتوفى ۴۲۱هـ) (۱۴۱۶هـ)، **الحكمة الخالدة**، مكتبة النهضة المصرية، القاهرة.

ابن معتر، أبو العباس، عبد الله بن محمد (۱۴۱۰هـ)، **البدیع فی البدیع**، الطبعة الأولى، دار الجیل، بیروت.

ابن منقذ، أبو المظفر مؤيد الدولة (المتوفى: ۵۸۴هـ) (۱۴۰۷هـ)، **لباب الآداب**، الطبعة الثانية، مكتبة السنة، القاهرة.

الآبي، أبو سعد، منصور بن الحسين (۱۴۲۴هـ)، **نثر الدر في المحاضرات**، الطبعة الأولى، دار الكتب العلمية، بيروت.

آربري، آرتورجان (۱۹۵۹م)، **تراث فارس**، مترجم: يحيى الخشاب، دار إحياء الكتب العربية، القاهرة.

الأمدي، أبو القاسم الحسن بن بشر (المتوفى: ۳۷۰هـ) (۱۹۹۴م)، **الموازنة بين أبي تمام والبحتري**، المجلد الأول والثاني: تحقيق السيد أحمد صقر، نشر دار المعارف الطبعة الرابعة، المجلد الثالث: تحقيق: عبد الله المحارب (رسالة دكتوراة)، نشر مكتبة الخانجي، بيروت، الطبعة الأولى.

بدوي، عبدالرحمن (۱۴۱۶هـ)، **مقدمه الحكمة الخالدة**، مكتبة النهضة المصرية، القاهرة.

تميمي أمدي، عبدالواحد بن محمد (۱۳۸۳)، **غرر الحكم و درر الكلم**، مترجم: حميد فرخيان، قم، دارالحديث.

التوحیدی، أبوحيان (المتوفى: ۴۰۰هـ) (۱۴۰۸هـ)، البصائر والذخائر، المحقق: وداد القاضي، عدد الأجزاء: ۱۰، دار صادر، بيروت، الطبعة الأولى.

ثعالبي، أبو منصور (المتوفى: ۴۲۹هـ)، (۱۴۲۱هـ)، الشكوى والعتاب وما وقع للخلان والأصحاب، الطبعة الأولى، المجلس الوطني للثقافة والفنون والآداب، الكويت.

..... (بلا تاريخ)، ثمار القلوب في المضاف والمنسوب، دار المعارف، القاهرة.

..... (بلا تاريخ)، الأمل و المأمول، تحقيق رمضان ششن، عدد الأجزاء: ۴، دار الكتاب الجديد، بيروت،

الطبعة الثانية.

الجاحظ، عمرو بن بحر (المتوفى: ۲۵۵هـ) (۱۴۲۳هـ)، المحاسن والأضداد، دار ومكتبة الهلال، بيروت.

..... (۱۹۶۴م)، الرسائل، تحقيق وشرح: عبد السلام محمد هارون، مكتبة الخانجي، القاهرة.

..... (۱۴۲۳هـ)، البيان والتبيين، عدد الأجزاء: ۳، دار ومكتبة الهلال، بيروت.

الحصري، إبراهيم بن علي بن تميم الأنصاري، (المتوفى: ۴۵۳هـ) (بلا تاريخ)، زهر الآداب وثمر الألباب، عدد الأجزاء: ۴، دار الجيل، بيروت.

خطيب دمشق، محمد بن عبد الرحمن بن عمر، أبو المعالي، (المتوفى: ۷۳۹هـ) (۱۴۲۳هـ)، الإيضاح في علوم البلاغة، المحقق:

محمد عبد المنعم خفاجي، عدد الأجزاء: ۳، دار الجيل، بيروت، الطبعة الثالثة.

راغب اصفهاني، حسين بن محمد (۱۳۷۵)، المفردات، تهران، مرتضوى.

الراغب الأصفهاني، أبو القاسم الحسين بن محمد (المتوفى: ۵۰۲هـ) (۱۴۲۰هـ)، محاضرات الأدباء ومحاورات الشعراء والبلغاء،

عدد الأجزاء: ۲، شركة دار الأرقم بن أبي الأرقم، بيروت، الطبعة الأولى.

زرّين كوب، عبد الحسين (۱۳۸۵ش)، از گذشته ادبی ایران. انتشارات سخن، تهران، چاپ سوم.

الزمخشري، جار الله، (المتوفى ۵۸۳هـ)، ربيع الأبرار وتصوص الأخيار، الطبعة الأولى، مؤسسة الأعلمي، بيروت.

صولي، أبو بكر بن محمد بن يحيى بن عبد الله (المتوفى ۳۳۵هـ) (بلا تاريخ)، أخبار ابي تمام، حققه: خليل محمود عساكر، لجنة

التأليف والترجمة و النشر، بيروت.

الطرطوشي، محمد بن الوليد (۱۸۷۲م)، سراج الملوك، تحقيق جعفر البياتي، الطبعة الأولى، الريس للكتب و النشر، رياض.

العسكري، أبو أحمد الحسن بن عبد الله (المتوفى: ۳۸۲هـ)، (بلا تاريخ)، جمهرة الأمثال، عدد الأجزاء: ۲، دار الفكر، بيروت.

عنصر المعالي، كيكالوس بن اسكندر (۱۳۶۶)، قابوس نامه، به اهتمام غلامحسين يوسفى، چاپ سوم، تهران، علمى فرهنگى.

قرطبي، الإمام ابو يوسف بن عبد الله النمري (بلا تاريخ)، بهجة المجالس و انس المجالس و شحد الذاهن و الهاجس، تحقيق:

محمد مرسي الخولي.



- فلقشندی، أحمد بن علی (بلاتاریخ)، *صبح الأعشى في صناعة الإنشاء*، عدد الأجزاء: ۱۵، دار الكتب العلمية، بيروت.
- الماوردي، أبو الحسن بن محمد بن حبيب البصرى (۱۹۸۶م)، *أدب الدنيا والدين*، دار مكتبة الحياة، القاهرة.
- مستوفى، حمد الله، (۱۳۳۹ش)، *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبد الحسين نوایی، امیر کبیر، تهران.
- المسعودی، أبو الحسن علی (۱۴۰۴هـ)، *مروج الذهب*، عدد الأجزاء: ۴، الطبعة الثانية، دار الهجرة، قم.
- النوبری، أحمد بن عبد الوهاب (المتوفى: ۷۳۳هـ) (۱۴۲۳هـ)، *نهاية الأرب في فنون الأدب*، عدد الأجزاء: ۳۳، دار الكتب والوثائق القومية، القاهرة، الطبعة الأولى.
- وطواط، أبو إسحق برهان الدين (۱۴۲۹هـ)، *غرر الخصائص الواضحة، وعرر النقائص الغاضحة*، دار الكتب العلمية، بيروت.